

## نکاتی در باره براندازی رژیم و قدرت کارگری

پس از سرنگونی رژیم صدام حسین در عراق بدست نیروهای اشغالگر آمریکایی (و متحدانشان) و جایگزینی وی با افراد دست نشانده در عراق، مسئله براندازی رژیم نیز بر سر زبانهای مردم ایران افتاده است. بدیهی است که سناریوی عراق الزاماً در ایران تحقق نخواهد افتاد. علت اصلی آن نیز حضور گرایشی در درون هیت حاکم (اصلاح طلبان) است که مدتهاست با آغوش باز به سوی سیاست های آمریکا رفته و تبلیغات بسیاری در حمایت از برقراری پیوند حسنه با دولت آمریکا دامن زده اند.<sup>۱</sup> در واقع دولت آمریکا در جستجوی دست نشاندگانی در منطقه است که سیاست های آن را اعمال کنند. چنانچه گرایش های موجود چنین کنند، دیگر نیازی به برکناری آنها نخواهد بود. از این رو؛ پس از سرنگون صدام؛ اختلافات بر سر برخورد با آمریکا در درون هیت حاکم کاهش یافته و هر یک از جناح ها در صدد این هستند که به دولت آمریکا نشان دهند، که اصلاح طلب تر از دیگری اند: «اقتدارگرایان» نیز «اصلاح طلب» می شوند!

اما، مسئله براندازی رژیم در دوره آتی همچنان در دستور روز مردم ایران قرار گرفته است. اما نه توسط ژنرال ها آمریکایی و دست نشانندگان آنها (حامد کارزای ها، احمد چلبی ها و رضا پهلوی ها)، بلکه توسط خود مردم و در رأس آن طبقه کارگر؛ متکی بر سازمان و تشکل های مستقل شان.

در گذشته با وجود بروز اختلافات بسیار حاد میان باندهای هیت حاکم، همواره همه آنها در مورد یک مسئله وجه اشتراک داشته اند: حفظ نظام جمهوری اسلامی!

---

<sup>۱</sup> - رجوع شود به نامه اخیر ۱۵۴ تن از نمایندگان اصلاح طلب مجلس و ۱۱۷ تن از «روشنفکران» رژیم.

آنها همگی به شکل سیستماتیک، در گفتار و کردار، مخالفت شدید خود را با «براندازی» رژیم اعلام داشته اند. اتفاق نظر و عمل آنها در سرکوب قیامهای شهرها و به ویژه اسلام شهر و خواباندن اعتراضهای دانشجویی، به خصوص قیام دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸، مصوبات «قانون کار» و نگرانی های مشترک امروزی آنها همگی دال بر این اتفاق نظر است. البته مخالفت «تمامیت خواهان» با براندازی نیازی به توضیح ندارد. چرا که آنها با پایه های حزب الله خود سُکان قدرت سیاسی را در دست داشته و با براندازی رژیم منافع مادی و سیاسی خود را از دست خواهند داد. اما، «اصلاح طلبان» چه؟

مدافعان «اصلاحات» همواره تأکید بر این داشته و دارند که «براندازی» رژیم توسط مردم پدیده زشت سیرتی است که در هر مورد منجر به خون ریزی و کشتار جمعی و هرج و مرج می گردد. به زعم آنها «معقول» ترین و «مطمئن» ترین روش همانا تغییرات «گام به گام» و «آرام» در درون نظام موجود است. آنها مدعی اند که این روش نه تنها متضمن خطری نیست، بلکه نهایتاً با اعمال فشار تدریجی منجر به تغییرات بنیادین در جامعه خواهد شد. آنها بر این عقیده اند که گویا «اصلاحات» نظام موجود، نتیجه ی مطلوب تر و مساعدتری از «سرنگونی» یا «براندازی» نظام دربر دارد. آنها نیروهای «براندازی طلب» را «عجول» و بی ارتباط به واقعیتهای اجتماعی، و نظریات آنها را مغایر با خواست و مطالبه کنونی مردم ایران قلمداد می کنند. روش آنها نسبت به دولت آمریکا و باز کردن درهای اقتصادی کشور بر روی چپاولگران و شرکت های غربی نیر در تداوم همان انگیزه ها طرح می گردد. واقعیت آنجاست که تمام این استدلالها خلاف واقعیت هستند. انگیزه واقعی طرح این مطالب در جای دیگری نهفته است.

اول، اصلاح طلبان همواره بخشی جداناپذیر از هنجیت حاکم «جمهوری اسلامی» بوده و «سرنگونی» رژیم را با سرنگونی خود یکی می دانند. همه آنها از ابتدا در سازماندهی «انقلاب اسلامی» دست داشته و پرچم دار آن بوده اند. همه آنها در

سرکوب مردم ایران در طی بیش از دو دهه سهیم بوده اند. حتی «چپ» ترین بخش آنها که امروز دم از «آزادی» مطبوعات می زنند، خود از مسببین اصلی سرکوب مطبوعات و آزادی بوده اند. گرچه برخی رهبران این گرایش هم اکنون در زندان بسر می برند، (مانند اکبر گنجی و آغاجری) اما آنها نیز نسبت به همین نظام توهم دارند. آنها نیز موقعیت خود را با سرنگونی رژیم در مخاطره می بینند. همه برای حفظ و نه نابودی سیستم و جایگزینی آن با یک نظام دمکراتیک، تلاش می کنند. آقای اکبر گنجی که هم اکنون به مثابه «قهرمان» آزادی مطبوعات و بیان معرفی شده است، خود سالها از ایدئولوگهای سپاه پاسداران بوده و در سرکوب مردم سهیم بوده است (البته باید از حق دمکراتیک همین افراد نیز که در زندان بسر می برند در مقابل رژیم دفاع کرد). اما، چگونه افرادی که کمر به قتل «سلطان رشدی» بسته و یا با سپاه همکاری داشته اند می توانند، بدون حتی نقدی به گذشته خود، برای ایران آزادی مطبوعات و بیان به ارمغان آورند؟ بدیهی است که سرنگونی قاتلان و سرکوبگران و حزب الله، موقعیت کسانی را نیز که خواهان حکم اعدام سلمان رشدی ها هستند، به مخاطره می اندازد.

دوم، طرفداران «اصلاحات» نه تنها خواهان حفظ نظام اسلامی هستند، بلکه خواهان اصلاح این نظام در راستای دگر دیسی به یک نظام سرمایه داری مدرن می باشند. اختلاف آنها با باند دیگر نه بر محور ایجاد یک جامعه «دمکراتیک» واقعی است، و نه بر سر ایجاد نظامی که در آن استثمار اکثریت جامعه (کارگران و زحمتکشان) وجود نداشته باشد. اختلاف عمدتاً پیرامون «شیوه» و «آهنگ» برقراری همان نظام، اما با چهره ی «نوین» است. فشارهای بانک های بین المللی بر رژیمی که با بحران عمیق اقتصادی روبرو است، برای تزئین رژیم با چهره «دمکراتیک»، ریشه طرح اصلی نظریه «جامعه مدنی» است. «اصلاح طلبان» کنونی نیز مانند همقطاران خود خواهان استثمار کارگران هستند. اما، به سبک یک نظام شاهنشاهی (سرمایه داری مدرن و مرتبط با دول امپریالیستی-برقراری روابط حسنه

با ۱۵ دول سرمایه‌داری غربی در ماههای پیش‌نشانه این تحولات است). با این تفاوت که استثمار کارگران برای بازسازی سرمایه‌داری در ایران نیاز به سرعت و شدت مضاعف خواهد داشت. استثمار مضاعف کارگران نیز محققاً به دستگاه سانسور، اختناق و پلیس نیاز خواهد داشت. بدیهی است که اصلاح‌طلبان فعلی، اگر موفق به کسب قدرت نیز شوند، بایستی با زور سرنیزه حکومت خود را بر مردم تحمیل کنند. مسئله فقط زمان و شیوه اعمال زور است و نه گسست از روش‌های سابق سرکوب.

از این زاویه نیز، اصلاح‌طلبان موافق «براندازی» رژیم کنونی نیستند. سرمایه‌داران بومی و خارج از کشور (و خادمان سوسیال‌دمکرات و سلطنت‌طلب آنها)، تحت هیچ وضعیتی تن به سرنگونی یک نظام سرمایه‌داری (حتی بدترین آن مانند رژیم کنونی) نمی‌دهند. ترس و واهمه سرمایه‌داران از سرنگونی‌ای که منجر به یک حکومت دمکراتیک کارگری گردد، به مراتب بیشتر از ترس آنها از «انحصار حزب الله» و طرفداران خامنه‌ای است! زیرا که با حزب الله نهایتاً (با کمی تقلا، فشار و تباخی) می‌توان کنار آمد، اما با یک حکومت غیر سرمایه‌داری و کارگری، هرگز به توافق نمی‌رسند.

همسویی اخیر «اقتدارگرایان» و «اصلاح‌طلبان» در راستای اعمال قوانین ضد کارگری و تقویت نقش «آی ال او» و سایر نهادهای وابسته به امپریالیزم در ایران و همچنین باز کردن درهای بر روی شرکتهای امپریالیستی؛ نشانگر اینست که برای رهایی کامل از نابسامانی‌های آتی و جلوگیری از تکرار سناریوهای افغانستان و عراق در ایران بایستی مسئله بارندازی این رژیم جدی تلقی شود.

اصلاح‌گرایان، برای حفظ موقعیت موجود و علیه سیاست «براندازی»، تبلیغات وسیعی براه انداخته‌اند مبنی بر اینکه براندازی مترادف با گسترش «خونریزی» و «کشتار جمعی» است؛ و همه این ادعاها خلاف واقعیت‌های تاریخی است.

درست است که در هر انقلابی عده ای کشته می شوند. اما، تاریخ همواره نشان داده است که کشتار و قتل و عام را همواره نیروهای «ضد انقلاب» بر جامعه تحمیل کرده اند. در آستانه انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم شاه کشتار جمعی و قتل عامی رخ نداد! کشتار و قتل عام ها، زمانی آغاز شدند که یک دولت سرمایه داری به جای رژیم سابق مستقر شد. رژیم خمینی، پس از خلع سلاح کردن مردم، دست به تهاجم همه جانبه زد و نخست مخالفان را سرکوب کرد و سپس به جان کل مردم افتاد. کشتاری که رژیم خمینی از طریق سرکوب و جنگ بر مردم ایران تحمیل کرد به مراتب بیشتر از تعداد معدودی از افراد بود که در حین انقلاب از بین رفتند. کشتاری که رژیم کنونی (و با توافق و یا اطلاع اصلاح طلبان) در چهار سال اخیر انجام داده (مانند قتل های زنجیره ای و قتل های رهبران اپوزیسیون در درون و خارج از کشور) به مراتب بیشتر از کل تعداد انسانهایی بودند که در آستانه انقلاب جان باختند.

در ایران طی نیم قرن گذشته، سرکوب و اختناق توسط دو رژیم شاه و خمینی و پس از استقرار حاکمیتشان بر مردم اعمال شدند. «ساواک» و «ساواما» مسنول ناپدید شدن و به قتل رسیدن عده بی شماری از مبارزان راه آزادی بوده اند. به عبارت دیگر، مسببین اصلی کشتارها، دولتهای حاکم سرمایه داری بوده اند. درست برعکس، در دوره چند ماه آغازین انقلاب اخیر، جامعه از نظم، استواری و آرامش بسیاری برخوردار بود. مردم مسلح در شهرها، نظم و امنیت عمومی را به بهترین نحوی که در تاریخ بی سابقه بود، اعمال کردند. زیرا مردم عادی خونخوار، دزد، جنایتکار نیستند که بخواهند بدون علت خون براه اندازند. تنها کسانی که دارای منافع مادی و صاحب قدرت سیاسی اند، برای حراست از آنها، دست به کشتار و قتل و عام می زنند. در سایر انقلابها نیز چنین بوده است.

«انقلاب»، مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. انقلاب زمانی رخ می دهد که جامعه دچار بحران دائمی شده و حکومت کنندگان کنترل

قدرت سیاسی را از دست داده و حکومت شونندگان سران حکومت را نپذیرند. در ایران، دولت هم اکنون در چنگ عده ای است که قابلیت خود را برای حکومت کردن از دست داده اند. برای سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی، ایجاد دموکراسی، حل مسائل اقتصادی، دولت باید به دست طبقه ای بیافتد که قابلیت انقلابی و قدرت حل مشکلات را دارا باشد. در جامعه ایران وظایف اجتماعی لاینحلی در مقابل مردم قرار دارند. حل مسئله دموکراسی، مسئله ملی، مسئله ارضی، مسئله زنان و جوانان (وظایف دموکراتیک)، همراه با حل مسائلی مانند راه اندازی با برنامه اقتصاد و اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع (وظایف سوسیالیستی) در دستور کار قرار گرفته اند. تنها با سرنگونی کامل رژیم و جایگزینی دولتی که در عمل قابلیت حل وظایف جامعه را دارا باشد، می توان به آینده ای دموکراتیک و آزاد برای کلیه مردم ایران امیدوار بود. به سخن دیگر، هم اکنون در ایران رشد نیروهای مولده و جهش صنعتی که لازمه ایجاد دموکراسی و رفاه اجتماعی است، در تناقض با مناسبات تولیدی قرار گرفته است. محافظ اصلی این مناسبات تولیدی واپس گرا، همانا دولت سرمایه داری است (چه به شکل اقتدارگرایانه آن و چه به صورت اصلاح طلبانه آن). پس، برای گشایش دموکراتیک و اقتصاد شکوفا، دولت سرمایه داری باید کنار گذاشته شود. براندازی چنین دولتهایی از یک نیاز عینی و مادی بر می خیزد و صرفاً یک «شعار» انقلابی نیست. سوسیالیستهای انقلابی (کمونیستها) بر خلاف سرمایه داران، خواهان خونریزی و جنگ افروزی و هرج و مرج نمی باشند. آنان خواهان آن هستند که کلیه افراد جامعه از رفاه برخوردار شده و ستم و استثمار و زورگویی برای همیشه از جامعه رخت بپندد. اما، دولت سرمایه داری سیر چنین روندی را مسدود می کند. چنانچه دولت سرکوبگر سرمایه داری، به صورتی مسالمت آمیز کنار می رفت و سرنوشت جامعه را به اکثریت مردم می سپرد، دیگر نیازی به براندازی آن و سازماندهی انقلاب نمی بود. اما، تاریخ نشان داده است که دولتهای سرمایه داری برای حفظ منافع اقلیتی در جامعه و مالکیت خصوصی از هر شیوه ای استفاده کرده و

اختناق و سرکوب را توسط ارگانهای سرکوبگر خود (پاسداران، بسیجی ها، پلیس و ارتش) بر مردم تحمیل می کنند. پس ضرورت «براندازی» از ذات همین دولتها برخاسته و تنها نیروی محوری این براندازی نیز طبقه کارگر است. طبقه ای که هیچ چیز جز زنجیرهایش را برای از دست دادن ندارد، طبقه ای که تا به آخر تکالیف عقب افتاده دمکراتیک جامعه همراه با تکالیف سوسیالیستی را انجام خواهد داد و همانند لکوموتیوی کل قشرهای تحت ستم را بسوی آینده بهتر راهنما خواهد شد.

اما، آیا امروز طبقه کارگر آماده «براندازی» است؟ در یک کلام، خیر! طبقه کارگر (بطور اعم کلمه) به مثابه تنها نیروی تعیین کننده در انقلاب آتی، امروز در موقعیت «براندازی» رژیم و کسب قدرت سیاسی نیست. پراکندگی، فقدان امکان سازماندهی و تنزل در اعتماد به نفس، نبود تشکیلات و رهبری در درون طبقه کارگر، که خود همه ناشی از اعمال سرکوب و اختناق؛ و مهمتر از اینها، فشارهای شدید اقتصادی در دوره پیش بوده، طبقه کارگر را به حاشیه رانده است و از همین روست که سکان مبارزات ضد استبدادی در این دوره به دست دانشجویان، زنان و نویسندگان، به مثابه حساس ترین قشرهای اجتماعی، افتاده است. اما، همانطور که تاکنون مشاهده شده، مبارزات این قشرهای تحت ستم (هر چند انقلابی و راسخ) بدون شرکت و حضور فعال و متشکل طبقه کارگر، به نتیجه مطلوب و تعیین کننده نرسیده و نخواهد رسید. در دوره آتی نیز با ورود دول امپریالیستی و شرکتها و نهادها وابسته به آن (مانند آی. ال. او) و تغییرات در قوانین کار، هر چه بیشتر عقاید و سبک کار رفرمیستی در دورن تشکل های کارگری نقوذ کرده و تلاش خواهد کرد که مبارزات ضد سرمایه داری کارگری را از مسیر درست آن منحرف کند.

در نتیجه، طبقه کارگر در وهله نخست به استقرار خود به مثابه یک «طبقه»، نیاز دارد. به سخن دیگر، این طبقه به بهبود وضعیت اقتصادی، تضمین کار دائمی و حل مشکلات روزمره (خوراک، مسکن و بهداشت) نیازمند است. تا زمانی که این مسایل ابتدایی حل نشوند، اعتراض ها و مبارزات کارگران پراکنده و غیر متشکل خواهد بود.

البته هر روز به تجربیات ضد سرمایه داری کارگران افزوده می شود. به ویژه آنکه بخش از کارگران (پیشروی کارگری) که از موقعیت اجتماعی، توان و تجربه متفاوتی برخوردارند، بصورت مداوم در صحنه مبارزاتی حضور داشته و امر سازماندهی کارگران را به عهده گرفته اند.

به عبارت دیگر، وضعیت عینی برای «براندازی» و انقلاب کارگری آماده است، اما شرایط ذهنی برای آن هنوز آماده نیست و تدارکات برای تحقق آنان، ضروری است. این مسئله (یا تناقض) اصلی است که در مقابل پیشروان طبقه کارگر (و نیروهای انقلابی) قرار گرفته است. در حال حاضر، یافتن راه حل واقعی و پر کردن این خلاء عینی، به یکی از وظایف محوری نیروهای انقلابی مبدل گشته است.

یکی از راه حل های مؤثر تشکیلاتی پیوند ارگانیک و نزدیک با کارگران پیشرو است. کارگران پیشرو، بخش آگاهی از طبقه کارگر هستند که به علت موقعیت ویژه خود در کارخانه ها، و عملکرد آگاهانه و تجربه شان، به رهبران عملی و یا سخنگویان کارگران مبدل می شوند. بر خلاف طبقه کارگر (بطور اعم)، این بخش از کارگران، در افت و خیزهای مبارزات کارگری نه تنها ناامید و دلسرد نمی شود، بلکه خود را به تئوری نیز مسلح می کند.

در نتیجه آنان صرفاً «کارگر» نیستند، و در واقع به «کارگر روشنفکر» مبدل گشته اند. آنها همانند «روشنفکران»، ضمن حضور فعال در جنبش کارگری و رهبری اعتراض های کارگری و اعتصابات در دو دهه پیش، به مطالعه و دنبال کردن دقیق خبرهای سیاسی و کسب تجربه تنوریک پرداخته اند. آنان خود را در درون «محافل کارگری» (هسته های مخفی کارگری) با رعایت مسایل امنیتی متشکل کرده و در درون جامعه، با کسب هنر ادغام فعالیت مخفی و علنی قادر شده اند که در میان کارگران باقی مانده و آنها را در مبارزات روزمره شان رهبری کنند. آنها در ایران، در دورانی که کلیه سازمانهای قیم مآب «چپ» در خارج از کشور ادعای رهبری کارگران را داشته اند، در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری و ضد استبدادی قرار

گرفته، و در غیاب سازمانهای سنتی، دست به سازماندهی اعتراض ها و اعتصابات زده و در تدارک ساختن نهادهای مستقل کارگری و تبلیغ آن نظریه بوده اند. رهبران واقعی کارگران همانا این «کارگر روشنفکران» هستند. حزبی نیز که در آتیه برای رهبری انقلاب کارگری باید ساخته شود، الزاماً همراه با این قشر تشکیل می یابد. در غیراینصورت به مقاصد خود نخواهد رسید.

این قشر فعال اجتماعی، گرچه فاقد سخنگویان رسمی، نشریات و تشکل، «رهبر» و امکانات مالی است، اما، به صورت متشکل و پیگیر حضور سیاسی داشته و همراه با تعمیق بحران سیاسی رژیم و تحولات درونی آن، یقیناً در حال شکل گیری متشکل است.

در وضعیت کنونی، پیوند نیروها و افراد انقلابی با این قشر اجتماعی، به یکی از وظایف اصلی مبدل گشته است. تنها پیوند «روشنفکر کارگران» (روشنفکران انقلابی ای که خود را در خدمت جنبش کارگری قرار داده و مورد تایید کارگران پیشرو قرار گرفته اند) و «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو که در دو دهه پیش در صف مقدم مبارزات ضد رژیمی بوده و به رهبران عملی کارگران مبدل گشته اند). راه را برای ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» که براندازی رژیم و تشکیل حکومت کارگری را تدارک می بیند، باز خواهد کرد. تنها از کانال این قشر اجتماعی است که می توان با توده ی کارگران ارتباط برقرار کرد (به سخن دیگر گذرنامه ورود به درون جنبش کارگری را به دست آورد) و امر دخالتگری را سازمان داد. چنانچه از هم اکنون چنین تدارکی دیده نشود، در وضعیتی که کارگران وضعیت مساعدتری یافته و اعتماد به نفس یابند، تدارک براندازی و تشکیل حکومت کارگری، به مراتب دشوارتر و حتی می توان یقین داشت که غیر ممکن خواهد بود.

بعلاوه، تقویت تشکلهای مستقل کارگری، دانشجویی و زنان برای تدارک براندازی رژیم ضروری است.

در طول چند سال گذشته، در هر مرحله از مبارزات، گرایشهای «گریز از مرکز» در درون «اصلاح طلبان» ظاهر گشته اند. قیام دانشجویان در ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ نمونه بارزی از این وضعیت عینی است. در جامعه‌ی ما به ویژه پس از قیام دانشجویان، «جبهه سوم» ی ایجاد شده است. این جبهه عملاً یک جبهه ی «ضد نظام سرمایه داری حاکم» است (حتی چنانچه متشکل و مجهز به تحلیل های مارکسیستی نباشد). اضافه بر اینها کارگران ایران یک روز هم دست از مبارزات ضد حکومتی برنداشته و بطور سیستماتیک مطالبات صنفی/سیاسی خود را طرح کرده اند (به ویژه در ماههای اخیر به و بخصوص اعتراضات کارگری در بهشهر). در درون طبقه کارگر، مبارزه حول ایجاد تشکلهای «مستقل» کارگری طرح گشته است. زنان ایران نیز نقش پر اهمیتی داشته اند.

یکی دیگر از وظایف اپوزیسیون «چپ» اینست که به جای دنبال روی از جناح های «رادیکال» هیئت حاکم و «اصلاح طلبان» و خرده کاری های بی حاصل (مانند بهم زدن جلسات مخالفان و یا اشغال مراکز دولتی در خارج)، به ایجاد یک «اتحاد عمل» سراسری همراه با متحدان کارگران، دانشجویان و زنان ایران در خارج (یعنی نیروهای مترقی بین المللی) در دفاع از کارگران ایران، مبادرت کند. این نهاد سراسری با حمایت مادی و معنوی از تشکلهای مستقل کارگری، دانشجویی و زنان، می تواند زمینه مساعدتری در راستای تدارکات اولیه برای براندازی فراهم آورد. چنین اقداماتی همچنین می تواند زمینه لازم را برای فعالیت مشترک و نهایتاً وحدت اصولی نیروها و افراد براندازی طلب حول نیازهای پیشروی کارگری در ایران، بوجود آورد. مقدمات چنین فعالیتی در خارج از کشور آغاز شده است.<sup>۲</sup>

با اینهمه و در نهایت، وحدت تشکیلاتی نیروهای براندازی طلب، در درون کارخانه ها و محلات کارگری خود ایران، جایی که کارگران پیشرو در حال مبارزه

---

<sup>۲</sup>- رجوع شود به سایت شبکه همبستگی کارگری

<http://iwsn.topcities.com/farsi.html>

روزمره هستند، صورت خواهد پذیرفت. در عین حال مبارزه عملی در راستای سرنگونی، بدون روشن کردن ماهیت دولت آتی و تعیین ضرورت تشکیل حکومت کارگری و رژیم شورایی، بی ثمر خواهد بود. تجربه تلخ «اتحاد» نیروهای «چپ» با طرفداران خمینی، در روند سرنگونی رژیم شاه را، نباید از یاد برد. «وحدت» به هر بها و بدون بررسی و تحلیل ماهیت رژیم های بورژوا، امر براندازی را در نهایت مسدود خواهد کرد. «براندازی طلبان» باید روش و شکل براندازی و ماهیت حکومت آتی و همچنین گام بعدی را در صورت سرنگونی رژیم و نبود شوراهای کارگری را توضیح دهند، وگرنه هر وحدتی از ابتدا محکوم به شکست خواهد بود.

۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۲